

قدوسیت خدا
درس ۵: معنای قدوسیت
دکتر آر. سی. اسپرول

با هم جلسه پنجم از سری مطالعاتمون درباره‌ی قدوسیت خدا را شروع می‌کنیم، چیزی که در این مورد کمی متناقض، و حتی شاید برای شما گیج کننده باشه، اینه که تا این لحظه از مطالعاتمون من هنوز واژه‌ی "قدوس" رو تعریف نکردم. من تلاش کردم تا با استفاده از این واژه به اهمیت آن تاکید کنم؛ با هم نگاه کردیم که چقدر این کلمه می‌تونه در گفتگوهای ما تاثیر گذار باشه؛ همچنین با هم دیدیم که چطور این موضوع به عدالت مرتبطه و یا اینکه چطور میتونه مردی مثل مارتین لوتر را به جنون بکشونه، اما واقعا منظور کتاب مقدس از واژه‌ی "قدوس" چی هست؟

من متوجه شده‌ام که توی زبانمون و در دایره‌ی لغاتمون، به‌نظر می‌رسه که واژه‌ی "قدوس" آن هم به‌طور خاص بین ما مسیحیان به‌عنوان یک هم معنی برای پاکی اخلاقی یا برای عدالت استفاده می‌شه، البته اشتباه هم نیستش، اما کامل نیست، چون در کتاب مقدس ۲ تا معنی اولیه یا اصلی، برای واژه‌ی "قدوس" وجود داره. واقعاً نباید بگم دو تا معنای اولیه، چون یکی اولیه هستش و یکی هم ثانویه- ولی در کل دو تا معنای عمده برای واژه‌ی "قدوس" وجود داره. معنای ثانویه‌ی این واژه در کتاب مقدس اشاره به پاکی و عدالت شخصی داره، اما معنای اولیه‌ی واژه‌ی "قدوس" به معنای جدا شده هستش و یا به عبارتی یک جداسازی الهیاتی. آن چه قدوس هست همونیه که متفاوت (ت- فا- و ت)، یعنی اون چه که متفاوت هست، از چیزهای دیگه. بنابراین وقتی کتاب مقدس درباره‌ی قدوسیت خدا صحبت می‌کنه، تاکید اصلی آن عبارات، اشاره به متعال بودن خدا هستش، بیان کردن شکوه و عظمت او، و اینکه خدا بالاتر و برتر از هرچیزیه که در این خلقت وجود داره. اگر ساده‌تر بخوایم در موردش صحبت کنم همونیه که گفتم، چیزی که قدوس هستش، یعنی چیزی که متفاوته.

اگر یک نگاه کلی به کتاب مقدس بندازیم و ببینیم که چطور واژه‌ی "قدوس" به‌عنوان صفت استفاده شده، متوجه می‌شید که نه تنها خدا به‌عنوان قدوس توصیف شده، بلکه می‌بینیم که درباره‌ی روح القدس و همچنین قدوس اسرائیل هم صحبت شده. درباره‌ی زمین مقدس، ظروف مقدس، لحظات مقدس هم صحبت شده. در واقع، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان، مطالعاتی را بر روی تجربه انسانها انجام دادن و دیدن که تمام مردم، یک نوع حسی از زمان و مکان مقدس را تجربه کردن. به دوران بچگی‌تان فکر کنید، و به آن مکان خاصی فکر کنید که در زمان‌هایی

که مشکل داشتید، دوست داشتید به اونجا برید. شاید اتاق خوابتون بود، یا شاید یک جای دنج کوچک تو جنگل، یا زیر درخت مورد علاقه‌تان روی سبزه‌ها. هر موقعی که افسرده و مضطرب می‌شدید یا والدیتان سرتان داد می‌زدن، و شما می‌خواستید بچه گربه‌تون را بغل کنید و بشینید گریه کنید، به یک مکان مشخصی می‌رفتید و آن مکان براتون اهمیت خاصی داشت. هر سال یک روز مهم داره که تو زندگی شما خیلی پر اهمیت هستش. اون تولد شماست. اونجا که لحظه‌ای را توی زمان جشن می‌گیرید که براتون خیلی با اهمیتته. و در طول سال، ما روزهایی را جشن می‌گیریم، که به اون‌ها چی میگن؟ هالیدیز (Holidays) حالا هالیدی (Holiday) که به معنای روز مقدس شده است، روزی که با روزهای معمولی متفاوت، روز خاصی. اون روز برای یک یادآوری خاص جدا شده. مکان مقدس، زمان مقدس، چیزهای مقدس، همه، بخشی از زندگی ما هستند.

یادم هست خیلی سال پیش داشتم توی مدرسه الهیات درس میدادم، زمانی که به عنوان یک استاد مدرسه الهیات یک گناه نابخشودنی را مرتکب شدم. کنترل خودم را از دست دادم و از دست یک دانشجو عصبانی شدم. منظورم اینه که من.....بذارید باهاتون رو راست باشم. می‌دانید، بعضی وقتا دانشجوها میان می‌گن: "نمی‌خوام سوال احمقانه‌ای بپرسم." و من می‌گویم "ببین، هیچ وقت از سوال پرسیدن از من خجالت نکش. تنها سوال احمقانه سوالی است که واقعاً می‌ترسی بپرسی. منظورم اینه که هر سوالی که داری و برات مهمه برای من هم مهمه." و واقعاً باورم اینه که باید هر سوالی را که دانشجویی می‌پرسه را جدی بگیرم، اما خانمها و آقایان هر از چند وقت یکبار، یه سوال احمقانه‌ای از شما پرسیده می‌شه. ولی وظیفه‌ی من اینه که به عنوان استاد با دانشجوها با احترام رفتار کنم.

خب زمانی دانشجویی داشتم که باعث شد من کنترل خودم را از دست بدهم. داشتم درباره‌ی شام خداوند درس می‌دادم، سوالش بیشتر ابراز یک سری شکها بود تا سوال. اون دستش را بالا برد و اجازه دادم سوالش را بپرسه. پرسید: "این همه اهمیتته نان و شراب واسه چیه؟؟ چرا باید این کار را بکنیم؟ چرا نمی‌توانیم به جاش ساندویچ کره‌ی بادام زمینی با مربا، و کوکاکولا داشته باشیم؟" اینجا بود که کنترلم را از دست دادم. احساس کردم این خشم از وجودم فوران کرد. اون با حرفش دست گذاشت روی حساسیت من و من به جای اینکه یک جواب مودبانه، آروم و استادانه بهش بدهم گفتم: "می‌خوای بدونی چرا در عشاء مقدس، ساندویچ کره‌ی بادام زمینی با مربا و کوکاکولا نداریم؟ چون عیسی هیچوقت ساندویچ کره‌ی بادام زمینی و مربا و کوکاکولا را تقدیس نکرد." می‌خواستم اونو بکشم. چرا؟ چون با سوالش به چیزی بی حرمتی کرد که در تجربه‌ی من گرانبها و مقدس بود.

اما چه چیزی هستش که نان و شراب را این قدر خاص می‌کنه؟ چه چیزی هستش که هر لحظه‌ای را در تاریخ بسیار پر اهمیت می‌کنه؟ چه چیزی هستش که یک قسمتی از زمین را به زمین مقدس تبدیل می‌کنه؟ چرا نوح جایی را که کشتی‌اش فرود آمد، با ساخت یک مذبح نشانه‌گذاری کرد؟ و ابراهیم یک مذبح برای خدا ساخت. چرا ما به این امر سوغ داده می‌شیم که چیزی معمولی را بگیریم و آن را به‌خاطر اهمیتش خارق‌العاده کنیم؟ این موضوع به‌خاطر ارزش ذاتی خود این چیزها نیستش، بلکه اونچه که چیزی را خاص می‌کنه و یا اونرو مقدس می‌کنه، لمس خداست که بر اونه. وقتی کسی که خودش متفاوت و جدا شده هستش، چیز معمولی‌ای رو لمس می‌کنه، و اون تبدیل میشه به یک چیز خارق‌العاده. وقتی او شما را لمس میکنه، شما غیر معمول می‌شید، بنابراین تفاوت بین نا مقدس و مقدس، تفاوت بین متداول و غیر معمول هستش، بین زمینی و آسمانی.

چند وقت پیش مطالعه‌ای را درباره‌ی هراس در آمریکا دیدم که ۱۰ تا از رایج‌ترین ترس‌ها را لیست کرده بود. چیزهایی که مردم بیشترین وحشت را نسبت به آنها دارن. شما میدونید؛ ترس از گربه، شما میدونید؛ ترس از مکان‌های بسته، ترس از جاهای شلوغ، و ترسهای دیگه. ترس از مرگ. آیا میدونید اولین ترس در بین این ترس‌ها چه چیزی بودش؟ در صدر این ترس‌ها در بین مردم آمریکا ترس از ایستادن مقابل یک گروه و صحبت کردن بود، مثل همین کاری که من الان دارم انجام می‌دهم. وحشتناکه، اما ترسی وجود داره به نام بیگانه‌هراسی. چند نفر از شما هرگز قبلاً کلمه بیگانه‌هراسی یا زینوفوبیا را نشنیده‌اید؟ خُب، شماهایی که دستتان را بالا نبردین، می‌خوام دعوتتون کنم و ازتون بخواهم که تعریفی از ... خُب، دستان خیلی بیشتری را میبینم که بالا رفت! بیگانه‌هراسی، ترس از بیگانگان یا خارجی‌هاست. ما راغب هستیم که از افرادی که آداب و رسومشان با ما فرق داره، بترسیم، و بالاترین شکل بیگانه‌هراسی که داریم ترسمان از خدای زنده است، چون او بسیار با ما متفاوته. او بلندمرتبه و متعاله.

یکی از جالبترین مطالعاتی که تا حالا داشتم و به شما پیشنهاد می‌کنم که با دقت بهش توجه کنید، کتابی است که در اوایل قرن بیستم توسط یک الهیدان آلمانی که انسان‌شناس هم بوده، بیرون آمد. نام این الهیدان، رودلف اوتو بود، اون کتاب خیلی کوچکی نوشت، اما کتابی که بسیاری از الهیدانان آن را یکی از مهمترین کتابهای قرن بیستم میدونن. یک کتاب خیلی کوچک با قطر کم که عنوان اصلیش هست: "Das Heilige" که به انگلیسی تحت عنوان "مفهوم تقدس" ترجمه شده. کاری که اوتو انجام داد و برام جالب بود، این بود که اون رفت به و جاهای مختلف سفر کرد و مردمی را از فرهنگ‌های مختلف، بومی‌ها، اروپایی‌ها و اقوام مختلف بررسی کرد و سعی کرد تا ببینه که چه چیزی را در فرهنگ‌هاشون مقدس می‌دونند. اونها را از لحاظ پدیدارشناسی

مطالعه کرد تا ببیند واکنش‌های معمولی انسان‌ها نسبت به مقدس بودن چیه، بعد از انجام این مطالعه، سعی کرد تا جوهره‌ی تجربه‌ی آنها را از مقدس بودن پیدا کنه و به نتایجی هم رسید. یکی از نتایج – او عادت داشت برای توصیف این چیزها عباراتی را خلق کنه و – اگر از رودلف اوتو می‌پرسیدی، "دکتر اوتو مقدس یعنی چه؟" او این پاسخ را می‌داد: "قدوس یعنی میستریم *Mysterium Tremendum*." من یک عبارت لاتین برای همه چیز دارم – *Mysterium Tremendum*.

حالا منظورش از این چی بود؟ اون گفت، تجربه‌ای که از مفهوم قدوس داریم، تجربه‌ای هستش از چیزی بسیار غریب و همیشه به آن وارد شد و آن را کاملاً درک کرد. چیزیه که اسرارآمیز، اما در عین حال قدرتمند و این قدرت اسرارآمیز و مهیب، حسی از ترس را در ما ایجاد میکنه. توجه کنید به توصیفی که اوتو انجام میده و آن را سر ترسناک می‌خونه. اون می‌گه: "این احساس زمان‌هایی ممکنه مثل یک جزر و مد آرام، رفت و برگشت کنه، و با حالتی آرام از عمیق‌های پرستش به ذهن نفوذ کنه؛ یا ممکنه به وضعیت ثابت و ماندگارتری در روح برسه و مثل قبل، لرزان و پرتپش ادامه داشته باشه تا زمانی که سرانجام فروکش کنه، و شخص، حالت غیرمقدس و غیر مذهبی تجربیات روزانه را از سر بگیره."

آیا می‌تونید این را درک کنید؟ همه‌ی افراد توی این سالن، لحظاتی را که آبستن درک حضور خدا بوده داشتند، آیا نداشتید؟ لحظاتی که بخشی از تجربیات روزمره و معمول زندگی ما نیستند. تجربیات عادی زندگی حتی برای سرسپرده‌ترین افراد مسیحی، اساساً غیرمذهبی و معمولی هستند. ما در هر ثانیه از زندگیمون، غرق در این حس عمیق بودن در حضور خدا نمی‌شیم، در عین حال هر مسیحی معنای داشتن زمانی با ارزش از درک حضور خدا را میدونه. "اما این زودگذره، انگار یک دفعه یک انفجار در اعماق وجود با شدت بالا اتفاق می‌افته و چیزی فوران می‌کنه، یا شخص را میبره به طرف هیجانات خیلی عجیب، اونو از خود بی خود میکنه و به یک سرخوشی میرسونه. شکلهای خارج از کنترل و شیطانی خودش را هم داره و می‌تونه مثل یک وحشت مهیب یا لرزیدن و چیزهای دیگه خودش را نشون بده." اوتو، حقایق را توضیح میده، این که همه به یک شکل به این حضور مقدس پاسخ نمی‌دهند "بعضی‌ها مثل در اویش با حرکات عجیب دور خودشون می‌چرخند، افرادی هم وارد یک حالت سکوت و تعمق محض میشوند."

اما چیزی که اوتو در این بررسی از مفهوم مقدس، کشف کرد این بود: در میان تمام مردم، و در تمام تمدن‌های گوناگون، واکنش اولیه انسان‌ها به آنچه که مقدس می‌دونند – مقدس بودن – واکنشی هست دوگانه. دوگانه به این معنا که ما احساسات متناقضی درباره‌ی تقدس داریم.

چیزی درباره‌ی قدوسیت خدا وجود دارد که ما را جذب خودش می‌کند، اما چیزی هم درباره‌ی قدوسیت خدا وجود دارد که ما را پس می‌زنه و می‌ترسونه. از یک طرف ما رو شیدای خودش می‌کند، و از طرف دیگه ما را به وحشت میندازه. آیا تا به حال به این فکر کردید که گاهی اوقات دوست داریم، خودمون، خودمان را بترسونیم؟ – بچه‌های کوچک دور هم جمع می‌شوند و داستانهایی درباره‌ی ارواح تعریف می‌کنند؟ تا حالا دیدید که این کار را بکنند؟

یادمه که وقتی پسرم کوچک بودش، می‌خواست که در جنگل پشت ساختمان لیگونیر بخوابه. پس یکی از دانشجوهای کالج بهش گفت: "من تو را به اون جنگل می‌برم." و راه افتادند برن اونجا تا چادر بزنن. ساندویچ و چراغ قوه و قمقه‌ی خودشون را برداشتند، نیمه‌های شب بود که به اون بالا رسیدن. همون موقع که کیسه‌های خوابشون را بیرون می‌آوردن، پسرم به آن دانشجو گفت: "جو" او گفت: "بله". گفت: "برام از داستان ارواح تعریف کن"، پس جو شروع کرد به تعریف داستان مردی که جگرش را گم کرده بود، و از این سمت به اون سمت می‌رفت "جگرم را می‌خوام." و همه، این داستان ارواح را شنیده‌اند و پسرم هم گوش داد، و مجذوبش شد. و وقتی جو داستان را تمام کرد، پسرم بهش نگاه کرد و گفت: "جو؟" "شاید فکر خوبی نباشه که امشب بیرون بخوابیم." جو گفت: "نگران نباش، بگیر بخواب". بعد چند دقیقه‌ای ساکت بودند، پسرم تو اون دقایق فرصت داشت که افکارش را روی داستان ارواح، و سر و صداهای جنگل، و صداهایی ناگهانی شب متمرکز کنه. ۱۰ دقیقه بیشتر طول نکشید که اومدن پایین و در پشتی ما را می‌زدند و می‌خواستند که بیان داخل.

اینو می‌دونید که مردم به Disney world در اورلاندو می‌رن و پول می‌دن تا بترسن؟ این عجیب نیست که ما همین نگرش دوگانه را نسبت به مفهوم تقدس هم داریم؟ دوست داریم آن برنامه قدیمی رادیویی را به یاد بیارم. بعضی از شما قدیمی‌ها، آن روزهای شگفت‌انگیز قدیم را به خاطر دارید. زمانی که لون رنجر Lone Ranger سوار بر اسب در مسیر جاده می‌تاخت؛ یا بعد از ظهرها ، به نمایش‌های رادیویی گوش می‌دادیم. آیا شما، خانمها این برنامه‌ها را یادتون هست؟ دکتر مالون جوان و "ما پرکینز" و "هلن ترنت" و برنامه‌ی یکشنبه‌ی ارگیل و همسر پشت پرده – لاری به ماری گفت: "ماری" و ماری به لاری گفت: "لاری". به این چیزها گوش می‌دادیم. یادتون هست؟ خانواده‌ی پپر یانگ – چند نفر از شما به یادتون میاد؟ حیرت‌انگیز بودند.

شب‌ها داستان‌های ماجراجویانه را گوش می‌دادید مثل سوپرمن و بقیه. و در طول هفته، داستان‌های دزد و پلیس، ماجراهای گانگستری، آقای کینگ و ردیابی گمشدگان را داشتیم، و یه فیلم ترسناک بود – یا در واقع یه برنامه‌ی ترسناک – به نام "مردد". اما ترسناکترین برنامه در

میان تمام برنامه‌های ترسناک رادیویی دهه‌ی چهل، یکشنبه شب‌ها پخش می‌شد؛ این برنامه، با صدای غرغر باز شدن دری چوبی که به همراه اکو بود شروع می‌شد، در باز می‌شد و قبل از شروع برنامه مو به تنتون سیخ شده بود. و صدای مردی روی همه آن صداها شنیده می‌شد که می‌گفت: "Inner Sanctum"، چند نفر از شما آنرا یادتون هست؟ بسیار خوب؟ منظورم اینه که لازم نبود حتی داستان را شروع کنند، و همه قبل از اون ترسیده بودند. Inner sanctum (اینر سنکتم) به چه معناست؟ معنای لغویش می‌شه «درون مقدس».

می‌بینید که چطور نابغه‌های بازاریابی در دنیای سرگرمی‌ها به نوعی کشف کرده‌اند که وحشتناکترین چیزی که می‌توانند برای مردم تولید کنند این است که آنها را در معرض برنامه‌ای درباره‌ی تقدس قرار بدهند. به همین خاطر که ما تمایل داریم که فاصله‌ی خودمان را از خدا حفظ کنیم و فاصله‌ای امن ایجاد کنیم چون حتی اگر از یک طرف مجذوبش بشیم، از طرف دیگه از آن فاصله می‌گیریم. قصد دارم در جلسه بعدی مون درباره‌ی این موضوع صحبت کنم که چطور، قدوسیت خودش را عیناً و به‌طور خاص در زندگی عیسی آشکار کرد و مردم هم به سمت او کشیده می‌شدند و هم از او وحشت داشتند. با این وجود، این چیزیه که ما از آن می‌ترسیم و در عین حال، در قلب شخصیت خداست و عزیزان درک این برای ما در عهد جدید در اولویت یادگیری قرار گرفته است.

از دانشجویهام در مدرسه الهیات، سوال ساده‌ای از کتاب مقدس پرسیدم. گفتم: "همه‌ی شما دعای ربانی را می‌دونید و این که دعای ربانی را میشه از لحاظ ادبی به سه قسمت تقسیم کرد: از خطاب رسمی به درخواست‌ها و بعد خاتمه." از دانشجویهام پرسیدم: "اولین درخواست در دعای ربانی چیه؟" می‌دونید چیه؟ بلند جواب ندید، فقط توی ذهن خودمون جواب بدهیم. می‌دونید اولین درخواست در دعای ربانی چیه؟ صحنه را به یاد بیارید: شاگردان مسیح، شاهد قدرت عیج او بودند، اونها اومدند پیش مسیح. در حالی که متوجه‌ی ارتباط بین قدرت و سرسپردگی مسیح در دعا شده بودند؛ پیش مسیح اومدند و گفتند: "عیسی، دعا کردن را به ما بیاموز." او گفت: "باشه، به شما طرز دعا کردن را یاد میدهم. وقتی که دعا می‌کنید، می‌خواهم که این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی." ادامه‌اش؟ "نام تو مقدس باد." خب سوال اینجاست که آیا "نام تو مقدس باد"، بخشی از خطاب رسمی هستش، یا "نام تو مقدس باد"، اولین درخواسته؟ اگر بخشی از خطاب رسمی بود، عیسی این‌طور می‌گفت: "وقتی دعا می‌کنید، این را بگویید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس است." اما او این‌طور نگفت. او گفت: "وقتی که دعا می‌کنید، می‌خواهم این را دعا کنید: اولین چیزی که می‌خواهم دعا کنید وقتی که

زانو می‌زنید، اینه که با نام خدا به‌عنوان نام مقدس برخورد بشه. "کتاب مقدس مکرراً درباره‌ی خدا می‌گه که "نام او قدوس است."

یه سوال کوچک دیگه از دانشجو هام پرسیدم: گفتم: "فرض کنید در این روز و دوران در ایالات متحده‌ی امریکا چنان حجمی از وضع قوانین جدید در کشور داشته باشیم که هیچ‌کس نتونه تمام قوانین جدیدی را که هر ساله به کتاب‌های قانون اضافه می‌شوند انجام بده. فرض کنید شخصی جلو می‌آمد و می‌گفت: "ما می‌خواهیم همه چیز را دوباره از نو شروع کنیم." می‌خواهیم تمام حقوق‌دانان، تمام قوانین و حتی قانون اساسی را دور بیندازیم و از نو شروع کنیم. اما وظیفه‌ی شما اینه که قانون اساسی جدیدی را بنویسید. وظیفه‌تان اینه که قانون ده ماده‌ای جدیدی را بنویسید و برنامه این طور هست که: که تمام قوانین آینده در تاریخ این کشور بر اساس مطابقتشان با ده قانونی که وضع می‌کنید قضاوت بشه. پس فقط ده تا قانون دارید که توی کتابها قرار بدهید. این ده تا چه خواهند بود؟ چند تا از شما یکی از این ده تا را به "طمع نداشتن" اختصاص خواهید داد؟ چند نفر از شما در ده قانونتون، این قانون را قرار می‌دید که فرزندان باید به والدینشان احترام بگذارند و از آنها اطاعت کنند. اکثر شما احتمالاً قانونی را برای ممنوعیت قتل و دزدی قرار خواهید داد، اما آیا کسی از شماها یکی از ده قانون را به این اختصاص خواهید داد که به عنوان قانون مطلق در کل کشور هیچ‌کس، هرگز و هرگز، حق نداشته باشه تا نام خدا را به باطل ببره؟ خانمها و آقایان، وقتی که خدا قانون اساسی را برای یک حکومت ملی نوشت، اون ده قانون برتر را مقرر کرد. آیا شگفت‌انگیز نیست؟

چند سال پیش مطلب حیرت‌انگیزی در مجله‌ی تایمز خواندم درباره‌ی حادثه‌ای که در Maryland (میریلند) رخ داد. یک راننده‌ی کامیون به‌خاطر مستی و رفتار آشوبگرانه دستگیر شده بود. و وقتی افسرهای پلیس آمدند تا دستگیرش کنند، راننده کامیون آنقدر بدزبان بود که پلیس‌ها به هنگام بردن او به کلانتری خشمگین بودند و می‌خواستند تا می‌تونند به جرم او اضافه کنند. بعد اون را پیش قاضی بردند و درباره‌ی تمام بی‌احترامی‌هایی که راننده کامیون در مسیر به پلیس کرده بود، صحبت کردند. خب برای تخلف اخلاقی در نظم، شدیدترین حکمی که قاضی تونست براش ببره، ۱۰۰ دلار جریمه و ۳۰ روز زندان بود، اما قاضی می‌خواست با قوانین اون شخص را می‌خکوب کنه، برای همین به یک قانون قدیمی رجوع کرد که هرگز لغو نشده بود و هنوز در کتابهای قانون Maryland (میریلند) وجود داشت، قانون منع کفرگویی آشکار، و مجازات کفرگویی در ملا عام ۳۰ روز زندان و ۱۰۰ دلار جریمه بود. پس قاضی برای راننده کامیون، ۲۰۰ دلار جریمه و ۶۰ روز حبس برید، و این شد سرمقاله‌ی مجله‌ی تایمز چون که ویراستار تایمز سخت عصبانی شده بود که در این عصر و روزگار کسی مجازات بی‌رحمانه و

نامتعارف پرداخت ۱۰۰ دلار جریمه و ۳۰ روز حبس را صرفاً به خاطر کفرگویی به نام مقدس خدا تحمل کنه.

ما راه درازی را طی کردیم. ۲۲ سال پیش استفاده از واژه‌ی "باکره" در تلویزیون ممنوع بود، چون خیلی تحریک کننده و وسوسه آمیز بود. در زمان ما سانسور، آنقدر تغییر کرده که به راحتی بدون هیچ اشکالی حرفهای شهوانی، بی ادبانه و کفر آمیز مورد استفاده قرار میگیره. اما همچنان قوانین و مقرراتی برای پخش تلویزیونی وجود داره که استفاده از زبان زشت جنسی و هرزه‌گویی را منع می‌کنه، اما با این حال در تلویزیون منعی برای استفاده از اسم خدا به صورت متداول برای لعنت کردن دیگران وجود نداره.

عیسی گفت: می‌دانید از شما می‌خواهم برای چه موضوعی دعا کنید؟ از شما می‌خواهم دعا کنید که نام پدرم مقدس شمرده بشه. ببینید، بعد می‌خواهم بگوئید که پادشاهی تو بیاید؛ اراده‌ی تو چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد. پس چیزی را که می‌خواهم قوم دعا کنند اینه که سلطنت، حاکمیت مطلق و اقتدارم به عنوان پادشاه در این جهان تکریم و شناخته بشه و مردم اراده‌ی من را در این سیاره انجام بدهند همونطور که فرشتگان در آسمان همین الان مطیع اراده‌ام هستند. "خب، عیسی اینطور نمیگه، اما من مطمئن هستم که یک رشد قابل فهم در اینجا هست. فکر نمی‌کنم که پادشاهی خدا هرگز بر این زمین بیاید یا اراده‌ی خدا هرگز بر این زمین انجام شود مگر اینکه نام خدا توسط قومش محترم شمرده بشه. چطور ممکنه که مردم، به پادشاهی احترام بگذارند که هم زمان اسم اون را دارند بی حرمت میکنند؟ خب، این درباره‌ی این موضوع نیست که یهودیان نامی را به شکل طلسم داشتند یا اینکه باور داشته باشند جادویی با تکرار یک کلمه همراهه، آنها این را همانطور که منظور خدا بود درک میکردند: که اگر ما بی تفاوت باشیم، و دید ما به اسم خدا جدی نباشه میتونه عمیق تر از هر چیزی در ابراز نام خداوند و نگرش ما به اون دیده بشه.

بگذارید به شکل درستی این را عنوان کنم: اگر نام خدا را به عنوان کلمه‌ی رایج یک لعنت استفاده کنید، شما از ریشه یک کفرگو هستید. هیچ احترامی برای قدوسیت خدا قائل نیستید، تشویقتان می‌کنم پیش از آنکه اجازه بدهید بار دیگه این کلمه، بیهوده از دهاتان خارج بشه، اول فکر کنید چون خدا بی‌حرمت شدن نامش را تحمل نخواهد کرد. او آن را در ده قانون برترش قرار داد، پس عیسی می‌گوید که دعا کنید که نام خدا مقدس باشد، یعنی به عنوان نامی متفاوت با آن برخورد بشه، به عنوان نامی خاص، خارق‌العاده و بلندمرتبه. وقتی ما خوانده شده‌ایم که مقدس باشیم، خوانده شده‌ایم که متفاوت باشیم. خوانده شده‌ایم که شهادت بدهیم به طریقی

که در خداوند یافت میشه، طریقی که ما را به سمت معنای دوم تقدس میبره یعنی عدالت. وقتی خدا می‌گوید، "مقدس باشید زیرا که من قدوسم"، او داره می‌گه: "متفاوت از استانداردهای معمول این دنیا باشید. من می‌خواهم شما مفهوم عدالت را در این دنیا ابراز کرده و آن را نشان بدهید." این وظیفه‌ی مسیحیانه: که شخصیت خدا را به دنیای در حال مرگ، بازتاب داده و منعکس کنند. بیایید دعا کنیم.

ای پدر ما، دوباره از تو برای بی حرمت کردن نامت در حرفها و افکار و اعمالمون طالب بخشش هستیم. از تو می‌طلبیم تا به ما یک احترام مقدس نسبت به خودت عطا کنی، تا در این دنیا بتوانیم تا حد و اندازه‌ای تجلی پادشاهی‌ات و تحقق اراده‌ات را ببینیم. زیرا در نام مسیح می‌طلبیم. آمین.